

اهورَمَزدا و زرتشت

دکتر پرویز رجبی

پردازندگان به تاریخ پیدایش و تحول دین‌های جهانی، بی‌نیاز از بررسی ژرف آیین زرتشت نیستند. بدون تردید، این نخستین دین یکتاپرست جهان تاثیر فوق‌العاده‌ای بر جهان پیرامون خود گذاشته است و می‌تواند در مقایسه باورها و آیین‌های دیگر دین‌های جهان بسیار سودمند باشد. در حقیقت با زرتشت برای نخستین بار توجه به جهانی دیگر، به مفهوم امروزی، پدید آمد و با تکیه بر نگرش آیین زرتشت این توجه متحول شد. زرتشت یکی از مهره‌های کلیدی جهان باستان، یا به تعبیر ما هزاره‌های گمشده است.

به هزاره‌های گمشده نمی‌توان بدون آشنایی با باورها و برداشت‌های مردم این هزاره‌ها از جهان پیرامون و، به تعبیر زرتشتیان، جهان مینوی پرداخت. این باورها و برداشت‌ها، با ارزش‌های همراه خود، به نظام حاکم بر جامعه شکل داده و به آن هویتی همراه تدبیر بخشیده‌اند. بی‌شک جهان، بدون هویت با تدبیر و پیرامون‌نگری و فرانگری، خیلی پیش‌تر از سده بیستم به نیهیلیزم می‌انجامید و در جهان بی دانش باستانی سبب لگام‌گسیختگی‌های پر عقوبتی می‌شد، که امروز ما حتی از تصور آن عاجزیم. بدون یکتاپرستی آیین زرتشت و مکارم آیین او برخورد ایرانیان یا یهودیان آن برخوردی نبود، که در کتاب مقدس با آن رو به رو می‌شویم. ایرانیان تحقیقاً قوم یهود را رهایی بخشیده و

آنان را از زوال احتمالی نجات دادند^۱. کورش به بازسازی اورشلیم فرمان داد و بازگشت یهودیان را از اسارت به اورشلیم ممکن کرد. بویس^۲ معتقد است که فراگیرترین و ژرف‌ترین تأثیر کیش زرتشتی بر دین موسی بوده است. نقش افسانه‌ای حضور سه پادشاه یا مغ به هنگام تولد مسیح و حتی مرتبط کردن آن با پیشگویی زرتشت نیز، حکایت از نقش آیین زرتشت در پیدایش مسیحیت دارد^۳. اهمیت نقش سلمان فارسی را هم نباید فراموش کرد.

سرانجام اینکه دیگر امروز جداکردن اهورمزدا و آیین زرتشت از بدنه حکومت‌های ایران باستان و استخوان‌بندی باورها و اسطوره‌های مردمان هزاره‌های گمشده، حتی در آسیای مقدم و صغیر و یونان باستان، امری ناشدنی است. در پی ارتباط غیر مستقیم تفکر دینی ایرانیان با دین‌های بزرگ جهان، با جنگ‌های ایران و یونان و روم نیز گوهر دین ایرانیان به غرب باستان رخنه کرد و در شکل‌گیری برخی از بینش‌های اخلاقی، فلسفی و عرفانی مردم آن سامان موثر افتاد. یکی دیگر از نقش‌های آیین زرتشت را باید در اثری جست که این آیین بر فیلسوفان یونانی و در روند فلسفی یونان گذاشته است. فلسفه‌ای که تا پایان قرن بیستم، بنمایه همه فیلسوفان جهان قرار داشته است. بر سر تأثیر زرتشت بر فیثاغورثیان بحث‌های مفصلی شده است. این بحث‌ها هر قدر هم که ضد و نقیض باشند، سرانجام حکایت از نقش زرتشت در فلسفه یونان و فیثاغورثیان می‌کنند. همین اعتبار زرتشت بود که در دوره هلنیستی سبب پیدایش انبوهی از تألیف‌های جعلی به نام زرتشت شد^۴. بنابراین، نخستین گام را در هزارتوها و کور راه‌های گمنام هزاره‌های گمشده، با اهورمزدا و زرتشت برمی‌داریم.

۱. برای آشنایی بیشتر نک: تورات، کتاب دانیال، باب ۶. ۸ تا ۱۲؛ کتاب دوم پادشاهان، باب ۶. ۱۷، باب ۱۸. ۱۱؛ کتاب عزرا، باب ۱. ۱ تا ۱۷، باب ۳. ۷، باب ۴. ۳، باب ۶؛ کتاب اشعیا، نبی، ۴۵. ۱ تا ۱۳. ۳، باب ۴۴. ۲۸، ۴۱. ۲؛ کتاب دوم تواریخ، باب ۳۶. ۲۲ تا ۲۳.

۲. تاریخ کیش زرتشتی، ترجمه فارسی، ۴۶۸/۳.

۳. انجیل‌ها، حرقیا، باب ۸. ۱۶؛ یسوع باب ۷. ۴۵، متی، باب ۲. ۱ تا ۲.

۴. نک: به تفصیل، همانجا، ۴۷۴ به بعد.

با اینکه به کمک اوستای موجود و همچنین به یاری متن‌های پهلوی بر جای مانده، که دربرگیرنده آرای متکی بر سنت زرتشتیان اند، می‌توان به تصویری شفاف از اهورامزدا دست یافت، یافتن قدمت این نام بسیار کهن دشوار است. امروز با آگاهی‌های موجود مسلم است که پیش از زرتشت و آیین او آریاییان و ایرانیان برآمده از این قوم بزرگ با این نام مأنوس بوده‌اند. به عبارت دیگر با اینکه تاریخ زندگی زرتشت در هاله‌ای از ابهام قرار دارد، یقین داریم که نام اهورامزدا به هیچ وجه مخلوق ذهن زرتشت، پیامبر ایران باستان، نبوده است. یعنی زرتشت در هر زمانی که وارد میدان شده باشد نام اهورامزدا برای مردم زمان او نامی آشنا بوده است. بنا بر این در آغاز بررسی احوال اهورامزدا باید که به اهورامزدا مجرد از زرتشت پرداخت. او دست کم یکی از خدایان بزرگ ایرانیان باستان پیش از ظهور زرتشت است که با ظهور زرتشت به مقام یکتایی می‌رسد.

این نام مرکب از واژه هند و ایرانی اهورَه (اسوره: سرور) و اوستایی مزدا (دانا) به معنی سرور دانا درست شده است.^۱ اهورَمزدا که در اوستا به صورت اهورُ مزدا آمده^۲ در متن‌های پهلوی به اهرَمزَد و هَرَمزَد و در فارسی اورمزد، هرمزد و هرمز تبدیل شده است. به گمان، اینکه امروز زرتشتیان خدای خود را اهورمزدا می‌نامند، ناشی از تحولی است که با اوستاشناسی و بازخوانی سنگ‌نبشته‌های هخامنشیان آغاز شده است.^۳ پیش از این تحول، حتی برخی از شاهان ساسانی، که نام خدای ایران باستان را برای خویش برگزیده‌اند، خود را هرمزد (هرمز) نامیده‌اند.

۱. نک: به تفصیل:

Schlerath, B., "Altindisch asu-, awestisch ahu- und ähnlich klingende Wörter", Pratinam, ed. J.

C. Heesterman and others, The Hauge / Paris.

2. Brandenstein/Mayrhofer, Handbuch des Altpersischen, 108; Hinz, Neue Wege im Altpersischen, 121, Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch, 285-294.

۳. درباره نام اهورمزدا نک: به تفصیل:

Kuiper, "Ahura Mazda <Lord of Wisdom> 7", III, XVIII/25-42.

اهورامزدا پیش از ظهور زرتشت

به سبب روشن نبودن تاریخ ظهور زرتشت نمی‌توان تاریخی را برای آغاز بحث تعیین کرد. در هر حال تا زمان هخامنشیان از یزدان شناسی و باورهای دینی ایرانیان نمی‌توان جز در اساطیر باستانی ایران و قیاس آن‌ها با اساطیر هند باستان آگاهی یافت. همزادهای اساطیری بیشماری، که از دوره مشترک هند و ایرانی در ادب ودایی و میراث فرهنگی هند و در داستان‌های پیشدادی و کیانی و میراث فرهنگ باستانی ایران بر جای مانده‌اند، برای بررسی باورهای دینی هر دو قوم از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. البته به هنگام پرداختن به ذخیرهٔ مکتوب از ادب اساطیری ایران توجه به این نکته ضروری است که به سبب نقش ادب شفاهی در ایران، این اساطیر نخست هزاران سال پس از پیدایش به مرور صورت مکتوب یافته‌اند.

هر دو قوم در دورهٔ هند و ایرانی به آسوره (آهوره)ها و دَیَو (دیو)های بیشماری معتقد بودند. پس از جدایی آریاییان از یکدیگر برخی از این ایزدان نزد قوم‌های هندی و ایرانی به مقام دیوی تنزل یافتند. مانند آسوره در هند و ایندره در ایران^۱. در حالی که در ایران آهوره بخشی از نام خدای یکتا اهورمزدا را تشکیل داد، در هندوستان این ایزد دگرگون شده و به یک دیو تبدیل شد. برای یافتن تاریخ این تحول و چگونگی آن از علم تاریخ نمی‌توان توقع چندانی داشت. شاید ریشه‌های برداشت‌های متفاوت دو قوم را باید در طبیعت و موقعیت اقتصادی-اجتماعی آنان جست^۲. برای این جستجو، شناخت آریاییان و چگونگی حضور و جا به جایی آنان در ایران و هند امری اجتناب‌ناپذیر است. با اینکه دربارهٔ روند این حضور بحث‌های فراوانی شده و نظرهای متفاوتی داده شده است، هنوز نظر قاطعی که همگان قایل به آن باشند مقبولیت عامه پیدا نکرده است. جهان‌شاه درخشانی در سال ۱۳۷۷ «حضور آریاییان در خاور نزدیک و میانه»^۳ را ضمن کتابی

-
1. Thieme, "Die vedischen Aditya und die zarathustrischen Aməša Spənta", Zarathustra, ed. Schelerath, 297 ff.; Duchesne-Guillemin, The Religion of Ancient Iran, tr. JamaspAsa, 237 ff.
 2. Gnoli, Zoroaster's Time and Homeland, 83ff; Boyce, A History of Zoroastrianism, I/9.
 3. Die Arier in den nahöstlichen Quellen des 3. und 2. Jahrhunderts v.Chr..

ماندگار، با موشکافی تحسین برانگیزی، با تکیه بر بیش از ۹۰۰ مقاله و کتاب بررسی کرده و با برداشتی کاملاً نو به زبان آلمانی در تهران منتشر کرده است، که برای آشنایی با آریاییان کتابی صرف نظر نکردنی است.

یشت‌ها با اینکه بخشی از اوستای متأخر را تشکیل می‌دهند، به سبب ساختار اساطیری خود، که حامل فرهنگ ایرانیان کهن است، یکی از غنی‌ترین منابع یزدان‌شناسی کهن ایران پیش از زرتشت اند. علاوه بر این، به کمک یشت‌ها می‌توان به تصویر خوبی از برداشت‌ها و باورهای کهن ایرانی دست یافت. بالاخره پهلوانان اساطیری، که ساخته و پرداخته مردم اند، جلوه‌هایی از آرزوهای مردم زمانه‌ای بسیار دوراند و نمی‌توانند دربرگیرنده حقایقی ملموس، اما اغراق آمیز نباشند. یشت‌ها که ریشه در فرهنگ شفاهی هزاره‌های فراموش شده تاریخ کهن و کهن‌تر ایران دارند، در طول ادامه حیات شفاهی خود - درست به سبب شفاهی بودن - همواره میزبان باورهای فرهنگی - اساطیری حافظان و میزبانان خود بوده‌اند. بنابراین یشت‌ها انبوخته‌ای سرشار از ادب شمال و شمال شرق ایران‌اند. در اینجا در مقایسه با سنگ‌نبشته‌های فارسی باستان هیچ اندیشه و گزارشی سنگسار نشده است. دگرگونی‌پذیری ادب شفاهی، اگر هم انتقال درست و صادقانه ساختار باورها را غیر ممکن کرده، سبب حفظ نشانه‌هایی از روند تکاملی آن‌ها شده است.

در یشت‌های ۵، ۹، ۱۵ و ۱۷ می‌خوانیم که شاهان و پهلوانان اساطیری ایران باستان، در کنار رودها، در بلندای کوه‌ها و یا در کرانه دریاها برای ایزدان بیشماری اسب و گاو و گوسفند قربانی می‌کنند. پیداست که رود، کوه، کرانه دریا (آب) و قربانی از عناصری اند که از زندگی مردم جدا نبوده‌اند و در شکل‌گیری مهم‌ترین باورهای آن‌ها نقش حساسی داشته‌اند. انتظار می‌رفت که در یشت‌ها اشاره‌ای به وجود معبد و یا نظیر آن بشود، برای انجام مراسم آیینی جز فضای آزاد از جای دیگری نامی به میان نمی‌آید. روی هم رفته از یشت‌ها، به استثنای چند یشت متأخر، مانند هرمزد یشت، اگر فقط نام اهورامزدا را حذف کنیم، به برداشت‌های دینی ایرانیان پیش از زرتشت دست می‌یابیم.

گزارش هرودت^۱ نیز که حدود ۴۴۵ پیش از میلاد دربارهٔ دین ایرانیان نوشته است، به رغم اینکه او نمی‌توانسته است آگاهی چندانی درباره باورهای مردم داشته باشد، درست همان است که از یشت‌ها برداشت می‌شود: ایرانیان نه بت می‌سازند و نه معبد و محراب و کسانی را که چنین می‌کنند دیوانه می‌پندارند. زیرا ایرانیان هرگز، مانند یونانیان، برای وجود خدایان، طبیعت و هیولای انسانی قایل نمی‌شوند (قس: پایین‌تر) و برای نیایش به بلندترین نقطهٔ کوه رفته و برای زئوس قربانی می‌کنند. آن‌ها همهٔ گنبد آسمان را به این نام می‌خوانند. پیداست که منظور هرودت از «زئوس» یونانی به صورت نامی عام برای بزرگترین خدایان بوده است. در ترجمهٔ یونانی سنگ نبشتهٔ نقش برجستهٔ اردشیر در نقش رستم، معادل هرمزد، زئوس آمده است^۲. هرودت در ادامه می‌آورد که ایرانیان از دیر باز برای ایزدان ماه، زمین، آتش، آب و باد قربانی می‌کنند. در یشت‌ها هم ماه، زمین، آب و آتش عناصری اند که حضوری همواره دارند. با توجه به اینکه در زمان هرودت آگاهی از باورهای مردم دوردست بسیار اندک و متکی بر گزارش‌های شفاهی عده‌ای محدود بوده، این گزارش تعیین‌کنندهٔ هرودت، که تنها قسمتی از واقعیت است، نشان می‌دهد که بر خلاف دیگران، دین برای ایرانیان نگرشی روحانی و درونی بوده است. گزارش هرودت روی هم رفته انعکاسی است از رگه‌های اصلی اعتقادهای ایرانیان از دوران کهن هند و ایرانی^۳. از دیگر گزارش‌های هرودت چنین بر می‌آید که آشنایی او با دین ایرانیان، بیشتر مربوط به دین مغان می‌شود. دین مغان که بی‌تردید ریشه‌های نیرومند و عمیقی در دورهٔ هند و ایرانی داشت، با همهٔ اشاره‌هایی که به آن می‌شود، چندان شناخته نیست. هرودت^۴ می‌نویسد: بر خلاف روحانیان مصری، مغان ایران، جز سگ و آدمی، هر موجودی را با دست خود سر می‌برند. هرودت در جای دیگر^۵ از میل فراوان ایرانیان به نوشیدن شراب در روز تولدشان سخن می‌گوید و می‌نویسد که ثروتمندان در این روز یک اسب و یا یک گاو کباب می‌کنند و مردم عادی تنها به پختن یک تکه گوشت قناعت می‌کنند. هر دو گزارش اخیر مغایر با تعالیم زرتشت

1. I/131.

2. Christensen, L'Iran sous les Sassanides, 92.

3. Hinz, Zarathustra, 33.

4. I/140.

5. I/133.

است. در هر صورت ما گزارشی که مؤید این خبر باشد در دست نداریم. به گمان، با شناخت اندکی که از مغان داریم، منظور هرودت از سربریدن و مراسم روز تولد نیز می‌تواند مربوط به مغان باشد.

از نشانه‌ها چنین برمی‌آید که آیین‌های کهن مغان پس از زرتشت، کم‌کم با چهره‌های دگرگون خود را به آیین مزدیسنا تحمیل می‌کند. بر خلاف نظر بسیاری از مورخان، ظاهراً افکار عمومی نیز با چنین رخنه‌ای مخالف نیست. همه نشانه‌ها حاکی از این است که مردم دلبستگی‌های کهن خود را رها نکرده‌اند. تنها کوشیده‌اند که در چارچوب آیین زرتشت به آن‌ها مشروعیت بخشند. بنا بر این نمی‌توان پیدایش زرتشیگری را تنها ناشی از حکومت‌های دینی دانست. چنین است که دلبستگی‌های کهن آیینی در بخش بزرگی از اوستای متاخر، به ویژه یشت‌ها، منعکس می‌شود. پیداست که آیین زرتشت، با همه زیبایی خود، نمی‌توانسته است، بیش از حد، باورهای آیینی و اساطیری مردم را به کنار بگذارد. گمان می‌رود که هنوز در زمان هرودت نمی‌توان با قاطعیت از آشنا بودن مردم غرب ایران با اهورمزدا سخن گفت. تأکید مکرر سنگ‌نبشته‌های هخامنشیان بر اهورمزدا شاید بتواند حامل پیامی نو باشد. در این سنگ‌نبشته‌ها شیوه برخورد با اهورمزدا نشان از باوری تازه دارد. گویی باور تازه‌ای در شرف تکوین است. باوری که با سقوط هخامنشیان و حتی از نیمه‌های فرمانروایی آنان دگرگون می‌شود و حتی از زمان اشکانیان نام اهورمزدا تغییر شکل می‌یابد. پس از این، دیگر در هیچ دوره‌ای نام اهورمزدا تبلور زمان هخامنشیان را ندارد.

پاسخ به این پرسش که اهوره از چه زمانی اهورمزدا، خدای یکتای ایرانیان باستان شده، دشوار است. گمان هم نمی‌رود که بتوان به پاسخی درست دست یافت. به پاسخ درست تنها هنگامی می‌رسیم که زمانی برای ظهور زرتشت بیابیم، اما آیا می‌توان، به کمک ادب شفاهی ناچیزی، که قرن‌ها پس از پیدایش، پس از گذر از صافی‌های مکرر زمان و رویدادهای همراه، صورت مکتوب یافته است، زمان زرتشت را به درستی معین کرد؟ کوشیده‌اند، که نام مرکب اهورمزدا را از ساخته‌های زرتشت بدانند. داوری در این باره نیز نمی‌تواند عاری از تردید باشد.

زمان زرتشت

برخلاف انتظار، ما بنا نداریم که در بخشی مستقل به زرتشت پرداخته و زمان ظهور او را بیابیم. یکی به سبب ناتوانی و دیگر به این امید که خواننده از مجموع این گزارش خود به آن چیزی برسد که احتمالاً ما خواهیم رسید. شاید هم، خواننده خود به نتیجه‌ای بهتر برسد! نیازی به یادآوری نیست که تاکنون دانشمندان زیادی وارد میدان شده و با اینکه یافته‌های سودمند زیادی را منتشر کرده‌اند، برای راندن حرف آخر ناکام مانده‌اند. هر دانشمندی برای دعوی خود دلایلی آورده است و بسا که میان چند دانشمند، اگر چه برداشت نهایی یکی نبوده است، برخی از دلایل مشترک بوده‌اند. با این همه، برداشت‌ها و آرای گوناگون گاهی ناقض یکدیگرند. گریزی هم نبوده است. مسأله پیچیده‌تر و دشوارتر از آن است که به نظر می‌آید.

برآیند آرای گوناگون در یک چیز مشترک است: زرتشت با کتاب کوچک و بسیار ساده خود، گات‌ها، که در عین سادگی، مانند غزلیات حافظ، آکنده از فلسفه است، دست کم هزار سال چهره اصلی فرهنگ ایران را رقم زده است.

زمان زرتشت در ۶ هزار سال^۱ تاریخ نامکتوب شناور است. اینکه زرتشت در آغاز عصر تاریخی می‌زیسته، یا در عصر تاریخی و اساطیری و یا دورتر از این دو، و اینکه آیا او هم عصر ارمیای نبی، بودا و کنفوسیوس، در دهه‌های تولد و شکوفایی دین‌های بزرگ جهانی و عصر به تبعید درآمدن رب‌الانواع بوده، یا که او را باید پیشاهنگ همه پیامبران دانست، معلوم نیست. به نظر نگارنده هزار بار دیگر هم که درباره زرتشت بنویسیم، ناگزیر از تکرار ملال آور همان نوشته‌های دانشمندان سده‌ای هستیم، که پشت سر داریم. با این همه به این نکته هم باید توجه داشت، که در هر حال نسل جدید هم بی‌نیاز از آن نوشته‌های تکراری نیست. به ویژه اینکه بسیاری از این نوشته‌ها کمیاب و یا غیر قابل دسترس برای بیشتر پژوهندگان جوان‌اند. در این کتاب خواهیم کوشید، تا هر از گاهی به قدر نیاز، اشاره‌هایی به نوشته‌های یاد شده داشته باشیم. در هر حال در راه رسیدن به برداشت‌های دیگران، اگر به زمان زرتشت هم نرسیم، به خود او نزدیک‌تر

می‌شویم. آنگاه دیگر چندان فرقی نخواهد کرد، که او از غرب ایران بوده است یا از شرق و یا در غرب چشم به جهان گشوده و سپس شرق رفته است. حتی این هم چندان مؤثر نخواهد بود که شخصیتی خیالی بوده باشد. زیرا مهم این است که در یکی از سده‌های یکی از هزاره‌های گمشده، نیاز به وجود شخصیتی مانند او چندان زیاد بوده است که او را در ذهن خود پرورانده و برای رشد و بالندگی به سده‌های آینده سپرده است. مهم این است که کسی بوده است که گات‌ها را بسرایید. و مهم این است که سراینده گات‌ها را زرتشت نامیده‌اند و ما اینک او را زرتشت می‌خوانیم و به او خوگرفته‌ایم. مهم آن جهان‌بینی جاودانه‌ای است که در طول هزاره‌ها، جنگ هفتاد و دو ملت را عذر نهاده و با این بینش همراه مردم ایران سردی و گرمی چشیده است.

با گمانه‌زنی‌های متفاوتی که شده است، چیزی که تا اندازه‌ای روشن است، خاستگاه زرتشت است. زبان‌شناسان ایران‌شناس عقیده دارند، این خاستگاه باید پیرامون بلخ باشد. برای زمانی به گستردگی ۶ هزار سال، بیشماری از دانشمندان از آزمودن تقریباً هیچ امکانی صرف نظر نکرده‌اند. هر کوشنده‌ای با تکیه‌گاهی کم و بیش قابل اتکا، محدوده‌ای از تاریخ را برای زمان ظهور زرتشت به حقیقت نزدیک‌تر یافته است، اما این تکیه‌گاه‌ها برای حل مسأله از کفایت لازم برخوردار نبوده‌اند. در این میان نظر بیشتر ایران‌شناسان بزرگ متوجه سده‌های هفتم و ششم پیش از میلاد است. با پرسش‌های بسیاری که بی پاسخ مانده‌اند، این تاریخ از مقبولیت عام برخوردار نیست. گهگاه رگه‌هایی از حقیقتی دیگر، استدلال به ظاهر استواری را به سستی محکوم می‌کند. مثلاً در متنی آشوری از آسور بنی‌پال (۶۶۸-۶۳۱ پیش از میلاد)، در سیاهه‌ای از نام خدایان نامی که به صورت «آس-سه-زه-مه-زه-آش»^۱ (اهورمزدا؟) آمده است، نخست کهن‌ترین اشاره به نام اهورمزدا تشخیص داده شد، اما کمی بعد این سند با این گمان که «آس-سه-زه» و «مه-زه-آش» هر کدام به تنهایی نام یکی از خدایان است، از اعتبار افتاد.^۲

1. as-sa-ra ma-za-aš.

2. Hinz, Zarathustra, 91, 256; (منابع به تفصیل: پانویس 3) Moulton, Early Zoroastrianism, the

در لوح آشوری دیگری از سارگون (۷۲۲-۷۰۵ پیش از میلاد)، در فهرستی از ۲۳ نفر از بزرگان مادی^۱ نام مَزْدَیْزَنَه [مزدیسنا] به چشم می خورد. چون در همین لوح به مزدک نامی به صورت مَشْدَکُو^۲ نیز برمی خوریم، برخی^۳ عقیده دارند، که مادها پیرو آیین زرتشت بوده اند. درخشانی به این باور رسیده است که اگر اصطلاح مزدیسنا فارسی باستان می بود، زرتشتیان هرگز خود را مزدپرست نمی نامیدند و می نویسند^۴، از این روی «مزدیسنا» یک واژه اصیل فارسی باستان نبوده و همراه دین از بیرون گرفته شده است. البته نه از زبان اوستایی، بلکه از زبان مادی^۵. به عبارت دیگر پارس ها، نه تنها در دولت مادها رشد کرده اند، بلکه دین خود را نیز از آنان دارند. به نظر نگارنده، این برداشت، با همه جذاییتی که دارد، هنوز نیاز به دلایل بیشتری دارد. ما با تکیه بر آگاهی هایمان، مادها را مقدم بر پارس ها انگاشته ایم. در حالی که از قوم پارس، به نوشته خود درخشانی از ۲۵۰۰ پیش از میلاد خبر داریم. همچنین مَشْدَکُو (مزدک) نیز به طور مجرد نمی تواند الزاماً ربطی به آیین مزدیسنا داشته باشد. مگر اینکه از همین زمان منبع های دیگری به دست آوریم، که دربرگیرنده پیام روشن تری باشند. برداشت هایی از این دست در تاریخ به طور عام و در تاریخ آیین زرتشت فراوانند، که نه می توان آن ها را رد کرد و نه اثبات شده به شمار آورد. اصطلاحات دینی و نام باورها بالاخره با واژه های موجود در زبان ها ساخته می شوند و وجود واژه ها مقدم اند بر اصطلاحات.

به نظر می رسد که جستجو برای یافتن واژه های ایرانی (اوستایی و فارسی باستان) در نیشته های کهن و کهن تر بیشتر کمک به اثبات حضور آریاییان می کند، تا مزدایی بودن

Origins. the Prophet, the Magi, 31; Ungnad, "Ahura-Mazdah und Mithra in assyrischen Texten?",

OLZ, XLVI/197-198; Dandamaev, unter den ersten Achämeniden, 216-217.

1. Lommel, Die Religion Zarathustras, 17.

2. ma-aš-tak-ku.

3. Lommel, Die Religion Zarathustras, 37 (Derakhshani, Die Arier in den nahöstlichen Quellen des 3. und 2. Jahrhunderts v.Chr., 78).

4. Die Arier in den nahöstlichen Quellen des 3. und 2. Jahrhunderts v.Chr., 79.

۵ نیز نک: Nyberg, Die Religionen des alten Iran, 342.

آنان. در کوشش‌های ارجمند فراوانی، که به کمک واژه‌های پراکنده ایرانی، در نبشته‌های باستانی آسیای غربی و مصر برای دستیابی به ردپایی از زرتشت و اهورمزدا شده است، تنها گردش و چرخش به گرد چند واژه مکرر از زبانی شرقی ایران باستان است و اینکه هیچ دانشمندی تمایلی به دل‌کندن از آن‌ها را ندارد، گاهی ملال آور می‌شود. ملال آورتر از این، تکرار چند اشاره در آثار کلاسیک یونان است. این اشاره‌ها نیز، بدون توجه به اصالت آگاهی نویسندگانشان، نوشته‌های مربوط به زمان زرتشت را اشباع کرده‌اند. از آن جمله است اشاره افلاتون در آکبیادس^{۱۲} به زرتشت پسر اورمزد، که پیداست افلاتون تنها دو نام زرتشت و اورمزد را می‌شناخته است. جکسن^۲ همه اشاره‌های منابع کلاسیک غرب را، که نامی از زرتشت برده‌اند، در ذیل شماره ۵ کتاب خود آورده است. مطمئناً اگر پژوهشگران جوان ایرانی به این منبع‌ها اشراف کامل داشته باشند، با خاطری آسوده‌تر به کار خواهند پرداخت! و خود در خواهند یافت که برداشت کریستن سن^۳ از این منبع‌ها تا چه اندازه درست است: اگر اشاره‌های اوستای متأخر درباره زادگاه زرتشت بسیار کم اهمیت اند، اشاره‌های رومی و یونانی اصلاً ارزشی ندارند. درباره متن‌های پهلوی تکلیف روشن است. فضای این متن‌ها، جز آنچه که درباره فقه زرتشتی آمده، بیشتر در اختیار اساطیر و باورهای اساطیری است و ما اگر با تکیه بر این متن‌ها، به بیان مطلبی می‌پردازیم، از پیش آگاهی که مطلب ما به خود تاریخ مربوط نیست، بلکه به باورهای تاریخی می‌نگرد. برای نمونه، افسانه کیومرث و زاده شدن هوشنگ به درد تاریخ نمی‌خورد، اما با آن می‌توان به زمان بازگوکنندگان آن نزدیک شد. جای تأسف است که برخی از دانشمندان کوشیده‌اند، تا با ارقام اغراق‌آمیز اساطیری به زمان زرتشت برسند. «سه هزاره»های بندهش نیز از این دست است. اعتماد به این «سه هزاره»ها از اعتماد خواننده می‌کاهد. مگر اینکه خواننده، به سبب ناآگاهی، بپندارد که نویسنده کتاب یا مقاله‌ای که در دست دارد، حتماً منبع‌های زیادی درباره باور ایرانیان باستان از

۱. بند ۱۲۲.

2. Jackson, Zoroaster, 226-273.

۳. مزداپرستی در ایران قدیم، ۱۵.

عمر جهان در اختیار دارد. در حالی که چنین نیست. می‌گذریم از اینکه امروز به کمک اساطیر دیگر قوم‌های هند و اروپایی می‌دانیم، که اغلب شخصیت‌های اساطیری به دوران پیش از زرتشت و دوران آریایی و هند و ایرانی مربوط اند و ربطی به آیین زرتشت ندارند. این شخصیت‌ها، مانند واژه‌های یک زبان که در هر حال به حیات خود ادامه می‌دهند، واژه‌های فرهنگ اساطیری اند که به اوستای متأخر، به ویژه به یشت‌ها، رخنه کرده‌اند.

با اینکه جستار زمان زرتشت، در ۶ هزار سال تاریخ گم‌شدهٔ ایران، که دست کم ۲ هزار سال متأخر آن تعیین کننده است، هنوز ادامه دارد، هیتس^۱، با تکیه‌ای بیش از حد به منابع اسلامی، باور دارد که حتی به روز تولد زرتشت دست یافته است: ۲۲ مارس (دوم فروردین) ۶۳۰ پیش از میلاد!

انتقاد از این کار هیتس تا پایان عمر او ادامه داشت. با این همه نگارنده که بیش از ۱۳ سال نزد مرحوم هیتس، که به حق او را باید یکی از ۱۰ ایران‌شناس بزرگ و دوران‌ساز به شمار آورد، شاگردی کرده و با او نشست‌های دوستانه بی‌شمار داشته‌ام، هرگز از او نشنیدم که از باور خود دربارهٔ زمان زرتشت رویگردان باشد. معدودی نظر او را پذیرفته‌اند و بیشماری بر آن تاخته و آنرا غیر علمی دانسته‌اند، اما اغلب به این باور رسیده‌اند که گذر از پیرامون این نظر، مانند عبور از یک باتلاق، به سختی انجام می‌گیرد! هیتس برای دستیابی به تاریخ تولد زرتشت، از همهٔ منابع کلاسیک و اسلامی استفاده کرده است. اما نوشته‌های دورهٔ اسلامی تنها می‌توانند تکیه‌گاه‌هایی در نیمه راه باشند. این امید که این نوشته‌ها می‌توانند متکی بر منبع‌های اصیل اینک از میان رفته‌ای بوده باشند، امیدی علمی نیست. همه می‌دانیم که این نوشته‌ها از دم و به فراوانی مطلب‌های غیر واقعی نیز دارند، که تنها در چارچوب اساطیری قابل هضم اند. چگونه است که در اینجا، هرگاه به گزارشی دلخواه می‌رسیم، به آن به چشم زر ناب می‌نگریم و همین که نیازمان رفع شد، دم از غیر علمی بودن کار نویسنده و پیرامون او می‌زنیم. به ویژه به «اعداد و ارقام» این نوشته‌ها باید همواره با تردید نگاه کرد. این «اعداد و ارقام»

مخصوصاً دربارهٔ زمان و سن افراد بسیار شگفت انگیز اند. مانند سن و زمان حکومت چند صد ساله شاهان. مگر اینکه به ارزش‌ها و گاه‌شماری دیگری معتقد باشیم. ولی آیا در راه این اعتقاد کاری صورت گرفته است؟ نگارنده به هیچ روی برای یافتن زمان زرتشت، مخصوصاً با زمان طولانی و آشفته نامکتوبی که سپری شده است، به تکیه بر نوشته‌های دورهٔ اسلامی معتقد نیست. در این باره حتی به بیرونی ریاضیدان نمی‌شود اعتماد داشت. اتفاقاً هنگامی که یک ریاضیدان با اعداد و ارقام جدی نیست، تردید بیشتر می‌شود. چگونه است که بیرونی از توضیح مسأله‌ای عادی نمی‌گذرد، اما دربارهٔ سن شاهان کوچکترین نقدی ندارد. و او نیز مانند همگان خود، سرانجام در شجره‌نامه شاهان سر از نام نوح در می‌آورد.

مسألهٔ دیگر در پیوند با باستان‌شناسی است. معمولاً هر جا نشانی از آتش و آتشدان پیدا می‌شود، مزدیسنايي و زرتشتی بودن صاحبان آن نشان امری ثابت شده تلقی می‌شود! انگارس زرتشت پایه‌گذار آتش‌پرستاری بوده است. با اینکه اصولاً نیاز به پرستاری از آتش می‌تواند کهن‌تر از آیین زرتشتی باشد، هنوز این برداشت، که آتش جزو بدنهٔ اصلی آیین باشد، قابل دفاع نیست. وگرنه هندوان و بسیاری از قوم‌های سراسر جهان را باید زرتشتی انگاشت. در پرداخت به ایزد آذر و آتش دیدیم، که در اساطیر ایران باور به ایزد آذر مقدم بر آیین زرتشت است. در داستان گرویدن گشتاسپ به زرتشت، نقش آذر تعیین کننده است. و یا داستان شلاق زدن گرشاسپ آتش را که منجر به تنبیه او شد و همچنین پیدایش آذرهای گشنسپ، فرنیغ و برزین مهر به روزگاران پیش از زرتشت برمی‌گردد. بالاخره یا باید از دید اساطیر به قضیه نگاه کرد، یا تاریخ... بنابراین نه به انگاره‌ها و محراب‌های دخمه‌های مادی می‌توان به زرتشتی بودن مادها رسید و نه با نقش آتشدان در تخت جمشید و آرامگاه داریوش در نقش رستم به زرتشتی بودن هخامنشیان. متأسفانه تقریباً همهٔ ایران‌شناسان، این آتشدان‌ها را نشان بی‌چون چرای زرتشتی بودن سازندگان آن‌ها می‌دانند. ما همهٔ استدلال‌های این چنین را مردود می‌دانیم! این نشانه‌ها تنها می‌توانند حکایت از آتش‌پرستار بودن مردمانی از روزگاران خود کنند و آتش‌پرستاران می‌توانند زرتشتی باشند و نباشند. خواه به قول هرودت نیایش در فضای آزاد انجام می‌گرفته و یا در فضای بسته. پس: لابد آتش‌پرستاری کهن‌تر است از آیین

زرتشت.

همچنین اند واژه‌هایی که آن‌ها را واژه‌های اوستایی نامیده و به سبب وجود این واژه‌ها در برخی از متن‌های کهن، خواسته‌اند^۱، تاریخ حضور زرتشت را دست کم تا تاریخ این متن‌ها به عقب بکشند! غافل از اینکه زبان اوستایی برای اوستا اختراع نشده و این زبان را چون اوستا به آن زبان است، اوستایی نامیده‌اند. بدیهی است که از روزگاری بسیار کهن، بی‌آنکه هنوز از زرتشت و اوستا نامی در میان باشد، مردمانی در شرق ایران به زبان اوستایی سخن می‌گفته‌اند. این مردمان ایزدان بسیاری داشته‌اند که پس از ظهور زرتشت به مرور به آیین او پیوند خورده‌اند^۲. از آن میان میترا.

تردیدی نیست که با واژه مغ هم همیشه نمی‌توان به زرتشت و مزدیسنا رسید. پیش از زرتشت نیز همان مردمی که به زبان به اصطلاح اوستایی سخن می‌گفتند و ایزدان بسیاری داشتند، می‌توانستند روحانیان خود را مغ بنامند. همه شاهد‌ها حکایت از این می‌کنند که دست کم مادها روحانیان خود را مغ می‌نامیده‌اند. بی‌جهت نیست که در متن‌های یونانی و رومی و کتاب مقدس و قرآن اغلب مغ مترادف است با آیین زرتشت. چون غیر ایرانیان، با روحانیت ایران نخست با نام مغان غرب ایران آشنا شدند^۳. همچنانکه برای اینان نام قوم ماد مترادف بود با ایرانیان به طور اعم. گاهی پارس‌ها نیز در

1. Meyer, "Die ältesten datierten Zeugnissen der iranischen Sprache und der zoroastrischen Religion", KZ, XLII/18; Kretschmer, "Weiteres zur Urgeschichte der Inder", KZ, LV/99; Mayrhofer, *Onomastica Persepolitana*, 8.1796; Hallock, *Persepolis Fortification Tablets*, PF 760, 3,761, 3; Derakhshani, *Grundzüge der Vor- und Frühgeschichte Irans*, 83.

۲. مثلاً آیا اگر زمان حضور و ظهور پیامبر اسلام (ص) کاملاً روشن نمی‌بود، هرجا که نشانی از زبان عربی به دست می‌آمد، می‌گوشیدیم تا با آن به زمان پیامبر برسیم؟! ریشه همه واژه‌های قرآن در زمان‌های پیش از پیامبر نیز وجود داشته‌اند.

۳. خود زرتشتیان نیز واژه موبد (مغوبد) خود را از همین واژه مغ دارند. درگات‌ها کورچک‌ترین اشاره‌ای به واژه مغ نشده و پیداست که این واژه، که در اوستای متأخر به چشم می‌خورد، در دوره‌های پس از زرتشت از لهجه مادی وارد زبان اوستایی شده است.

متن‌های یونانی، ماد نامیده می‌شوند. این اطلاق‌ها چنان زیاد است که از آوردن شاهد صرف نظر می‌شود.

با این اشاره کوتاه می‌بینیم که هر پژوهنده‌ای، تا زمانی که کشف نهایی صورت نگرفته، ناگزیر از آگاهی از همه اظهار نظرها و کنار آمدن با خود است. اما، در هر حال، با داستان‌های اساطیری، که خیلی هم زیبا و دلکش‌اند، نمی‌توان و هرگز نباید کوشید تا به زمان زرتشت رسید. اگر چنین کنیم، باید آنگاه دیگر بخش‌های داستان‌های اساطیری را زرتشت ناب حقیقت بپنداریم. باید آنگاه این را هم بپذیریم که هوشنگ اهریمن را برای مدت ۳۰ سال مرکب سواری خود کرد! و باید آنگاه در پی تاریخ اکتشاف و اختراع و ابتکار هیچ پدیده‌ای نباشیم، که مکتشف و مخترع و مبتکر همه پدیده‌ها جمشید بوده است! و صدها داستان دیگر. البته آگاهی از ساختار و بافت اساطیر، که حتماً متکی بر باورهای زمان‌های باستانی‌اند، می‌تواند در حاشیه کار بررسی سودمند باشد.

اساطیر خواب‌هایی‌اند که ملتی بسیار کهنسال در گذشته‌های بسیار دور دیده و پس از بیداری، هزار تعبیر به آن‌ها افزوده است. اساطیر چنین نیستند که به کمک آن‌ها، باستان‌شناسان بتوانند در قلمروی خاص در پی استخوان ترقوه زرتشت باشند. ما هرگز در هیچ موزه‌ای دشنه و کلاهی از رستم‌های تاریخ را نخواهیم یافت و دید! در چنین حالی یاد اسطوره از ریخت خواهد افتاد و منزلت خود را از دست خواهد داد. هنوز هم زمازندان شهر ما یاد باد!...

برگردیم به اهوره‌مزدا

(اهورمزدا در سنگ‌نشته‌های هخامنشی)

سنگ‌نشته‌های ارجمند هخامنشیان کهن‌ترین جایی‌اند، که در آن‌ها بی‌چون و چرا و مکرر به نام اهورمزدا برمی‌خوریم. ارجمند از این روی که نه تاریخ آن‌ها قابل تردید است و نه می‌توان به تحریف اندیشید. اینکه یاد نام اهورمزدا تا چه اندازه صادقانه بوده است نه هرگز روشن خواهد شد و نه چیزی از اعتبار اهورمزدا خواهد کاست. کم نبوده‌اند زمان‌هایی که فرمانروایان از مقدسات مردم سود جسته‌اند.

از ایمان کورش به اهورمزدا چیزی نمی‌دانیم. او در لوح استوانه‌ای خود که به زبان بابلی نوشته شده است، از مردوک، خدای بابلیان، در مقام بزرگ‌ترین خدا یاد می‌کند و

موقیقت‌هایش را مرهون او می‌داند. با این‌که^۱ سخن کورش دربارهٔ مردوک بیشتر می‌تواند ناشی از حضور او در بابل و احترام او به ملل شکست خورده و همچنین ملاحظه‌های سیاسی باشد، از آن نمی‌توان آسان گذشت.

چون در این کتاب کوشش می‌شود خواننده هر از گاهی در الفت با مسأله‌ای تاریخی و به سخن دیگر در کار داوری و تألیف سهیم باشد، ترجمهٔ آزاد بخش سالم متن این لوح ضروری به نظر می‌رسد. کورش می‌گوید:

«...او [مردوک] صمیمانه در پی یک فرمانروای دادگر بود، تا دست او را بگیرد. کورش، شاه انشان، را ندا داد و به فرمانروایی جهان فراخواند. سرزمین گوتی، همهٔ اومان-مَنده را به پای او انداخت. دست سیاهان را به دست‌های او رساند. او [کورش] با راستی و داد آن‌ها را پذیرفت. مردوک، سرور بزرگ، نگهبان مردمان خویش، با شادی کارهای نیک و قلب دادگر او را دید و فرمان داد تا به شهر خود [او] بابل برود. او [مردوک] در حالی که مانند یک دوست او را [کورش را] همراهی می‌کرد او را به بابل رساند. سپاهیان زیاد او، که شمارشان مانند آب رودخانه بی حساب است، مسلح در کنار او بودند. مردوک، بی جنگ و نبرد او را به شهر خود بابل درآورد. او [کورش] بابل را از هجمه در امان نگاه داشت. نبو-تئید، شاه [شاه بابل] که او را [مردوک] نمی‌پرستید، او [مردوک] او را به دست او [کورش] انداخت. مردم بابل همگی، همهٔ سومر و اکد، بزرگان و فرمانداران، نزد او سر تسلیم فرود آوردند، پاهایش را بوسیدند، از فرمانروایی او خشنود شدند و چهره‌هایشان شکوفا شد. آنان به [به درگاه] سرور [مردوک] که به نیروی خود به مرده‌ها زندگی بخشیده و همه را از نابودی و بلا در امان نگه داشته بود به خشنودی نیایش کرده و نامش را حفظ کردند.

من کورش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهار سوی جهان، پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه شهر انشان، نوهٔ کورش، شاه بزرگ، شاه شهر انشان، نتیجهٔ چیش پیش، شاه بزرگ، شاه شهر انشان، خلف پایندهٔ دودهٔ شاهی، که سلسله‌اش بعل و نبو را دوست دارند و فرمانروایی آن‌ها را برای شادی قلب‌هایشان آرزو

می‌کردند. وقتی که من با صلح و صفا وارد بابل شدم، با شادی و سرور در کاخ امیران رحل شاهی افکندم، مردوک، سرور بزرگ، قلب بزرگ بابلی‌ها را متوجه من کرد و من هم هر روز در فکر نیایش او بودم. سپاهیان فراوان من در صلح و صفا در پیرامون بابل جای گرفتند. در تمام سومر و اکد به دشمن اجازه هیچ تحرکی را ندادم. درون بابل و همهٔ معبدها مرا با آغوش باز پذیرفتند. ساکنان بابل و ... را از یوغی که براندهٔ آنان نبود ازها ساختم. جلو ویرانی خانه‌هایشان را گرفته و جلو از هم پاشیدنشان را گرفتم. مردوک، سرور بزرگ، از کارهای نیک من خوشحال شد و به من، به کورش، شاه، که حرمت او را دارد، به کمبوجیه، پسر تنی من، [او] به همهٔ سپاهیان من با مهربانی رحمت عنایت فرمود و ما با میل و نشاط مقام الهی او را ستایش کردیم. همهٔ شاهان اریکه‌دار و کاخ‌نشین هر سوی جهان، از دریای شمال تا دریای جنوب، ... که ... زندگی می‌کنند، همهٔ شاهان کشورهای غرب [تا کرانهٔ مدیترانه] که در چادر به سر می‌برند، همه باج سنگینی آوردند [او] در بابل پاهای مرا بوسیدند. از ... تا شهر آشور و شوش، اکد [آگاده]، [اشنونک]، زَمَبِن، مه-تورنو، یری، با سرزمین گوتیوم، شهرهای [آن سوی] دجله که آبادی‌هایشان از زمان کهن بنا شده بودند. خدایانی که در آنها زندگی می‌کردند به جای خود بازگردانیدم و [این امکان را فراهم آوردم] تا آنها در خانه‌ای جاودان جای بگیرند. همهٔ مردم آنها را با یکدیگر متحد کردم و زیستگاه آنها را دوباره سامان بخشیدم. و خدایان سومر و اکد را، که نبو-نیید بر خلاف خواست سرور خدایان به بابل آورده بود، اجازه دادم تا به فرمان مردوک، سرور بزرگ، بی مزاحم در معبدهای خود به خانهٔ نشاط قلبی نقل مکان دهند. باشد تا همهٔ خدایانی که من به محل‌های خود بازگردانده بودم هر روز نزد بعل و نبو خواستار طول روزهای [عمر] من شوند، شفاعت مرا آرزو کنند و به مردوک، سرور من، بگویند: "برای کورش، شاه، که ترا می‌ستاید و برای پسر او کمبوجیه ... به خانهٔ آرامی [در جهان دیگر]؟ نقل مکان ممکن شود (بقیهٔ متن آسیب دیده و قابل خواندن نیست)".

آیا شگفت‌انگیز نیست که در این متن اشاره‌ای به اهورامزدا نشده است؟ در سنگ‌نبشته‌هایی که از هخامنشیان در بیرون از مرزهای فلات ایران به دست آمده‌اند، اهورامزدا حضور دارد. آیا نیاز ناشناخته‌ای بر تأکید زیاد و اغراق‌آمیز بر مردوک وجود داشته است؟ از سوی دیگر در گزارش‌های تورات دربارهٔ کورش نیز، با اینکه از اصالت

لوح کورش برخوردار نیستند، به رفتاری مشابه برمی خوریم: تجدید بنای معبد اورشلیم نیز با الهام از یهوه انجام می پذیرد و کورش به یهودیان در تبعید اجازه می دهد تا به خانه های خود برگردند^۱. در هر حال خواننده این کتاب سبب غیبت اهورمزدا در زمان کورش را درنخواهد یافت.

در کورشنامه گزنفن نیز که جزئیات زندگی کورش، به صورت آمیخته ای از خیال پردازی های فراوان و اندکی از حقیقت آمده است، در اشاره هایی که به آیین های دینی شده است، نمی توان به نشانه ای از اهورمزدا دست یافت. اینکه کوشش شده است، تا با تکیه بر هرودت^۲ و گزنفن^۳ و دیگر منابع، ارابه آیینی بدون سواری را که در لشکرکشی کورش به آسیای صغیر با ۸ اسب سفید پیشاپیش سپاه حرکت می کرد، از آن اهورمزدا بدانند^۴ نیز از استدلال مقبول برخوردار نیست.

روی هم رفته، با اینکه آیین زرتشت در شرق ایران متولد شده است، به سبب نقش خط در غرب شاهنشاهی هخامنشیان است، که جسته و گریخته می توان به نشانه هایی مکتوب از دین ایرانیان باستان دست یافت. باستان نگار با این نشانه های ناچیز و قدرت اندیشه گماری است که می خواهد به «ناچیزکی» از حقیقت برسد! چگونه می توان به درونی ترین رفتارها و هنجارها و دلبستگی های مردمی بی رسانه و دور دست و یا گمشده، که هزاره ها پیش زیسته اند و تکاپو و درد و عشق داشته اند، دست یافت؟

در مرکز کاپادوکیه، در شهر آریسون^۵، نزدیک قیصریه، سنگی با نگاره ها و نبشته هایی به خط آرامی به دست آمده است، که به رغم دشواری درک آن، گمان می رود که به نحوی در ارتباط با دین ایرانی است. بر روی این سنگ زنگار گرفته تصویر مردی که سوار ارابه ای دو چرخه و چهار اسبه است کنده شده است. بر بدنه اتاقلک ارابه نبشته ای به چشم می خورد که در آن واژه های «بِل» و «دِن مزدسِنیش»^۶ قابل خواندن است. در قسمت

۱. کتاب عزرا، باب ۱.

2. VII/40.

3. VIII, 3. 12.

4. Gray, The Foundations of the Iranian Religions, 25.

۵. آریسون.

پایین ارابه، نبشته‌ای قرار دارد که به زحمت خوانده می‌شود و در خط ماقبل آخر آن نام اورمزد (اهورمزدا) به وضوح قابل تشخیص است. ایران‌شناسان خدایی را که در این زمان سوار بر ارابه چهاراسبه باشد خدایی ایرانی می‌دانند.^۱ هنوز روشن نیست که این نگاره، که ظاهراً از سده دوم پیش از میلاد است، از کیست. تنها می‌توان گمان برد که به سبب نقش اسب و ارابه در فرهنگ ایرانی به ویژه در دین ایران باستان، به فرمان یا برای یک ایرانی تهیه شده است.

در حقیقت آنچه از دین کورش می‌دانیم مربوط می‌شود به دین سرزمین‌های زیر فرمانروایی او و همچنین احترامی که او به دین‌های مردم بیگانه می‌گذاشته است. در این باره که او زرتشت را می‌شناخته یا نه، به رغم اظهار نظرهایی که شده، گزارشی موثق نداریم. اما از مجموع دانسته‌های خود درباره زمان کورش می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که او دست کم به اندازه هر پارسی دیگری اهورمزدا را می‌شناخته و یا با او بیگانه بوده است.

از کمبوجیه هیچ نبشته‌ای در دست نیست. در اصالت لوح‌های آرشام و آریارمنه، نیاکان داریوش نیز، که در آن‌ها از اهورمزدا یاد شده است تردیدهایی وجود دارد و بیشتر گمان رفته است که این لوح‌ها از طرف داریوش نوشته شده‌اند.^۲ بنابراین، سنگ نبشته داریوش (۵۲۲-۴۸۶ پیش از میلاد) در بیستون^۳ کهن‌ترین سند مکتوبی است که در آن به طور مشخص به نام اهورمزدا اشاره شده است.

«داریوش شاه گوید: به خواست اهورمزدا من شاهم. اهورمزدا فرمانروایی را به من داد... پس از اینکه شاه شدم، هرچه کردم به خواست اهورمزدا کردم... کشورهایی که به دست من افتادند، به خواست اهورمزدا به فرمان من درآمدند... به خواست اهورمزدا به قانون

6. Den mazdesniš.

1. Marquart, J., Untersuchungen zur Geschichte von Bran, 118-121; Wikander, Feuerpriester in Kleinasien und Iran, 14-15.

2. Hinz, "Die Entstehung der altpersischen Keilschrift", AMI, Neue Folge, I/95-98.

۳. سنگ‌نبشته بیستون (DB); Kent, Old Persian, 117.

من گردن نهادند... به خواست اهورمزدا دشمن را درهم کوییدم... به نام کسی که اهورمزدا را می‌پرستد، آنچه می‌گویم راست است، دروغ نیست... اگر این نوشته را پنهان نسازی و آن را به مردم منتقل کنی، اهورمزدا ترا دوست بود، خاندان ترا زیاد کند و باشد که تو عمری دراز کنی... اهورمزدا به من کمک کرد و خدایان دیگری که وجود دارند... زیرا اهورمزدا و خدایان دیگری که وجود دارند به من کمک کردند که من بد خوی نبوم، دروغزن نبوم، زورگو نبوم، نه خودم و نه خاندانم».

پس از سنگ‌نشته بیستون که در آن برای نخستین بار به نام اهورمزدا در ایران برمی‌خوریم، در دیگر سنگ‌نشته‌های هخامنشیان نیز مکرر از اهورمزدا یاد می‌شود: «اهورمزدا که بزرگترین خدایان است، داریوش را بر شاهی نشانده است... پارس را اهورمزدا به من داده است... سرزمینی که زیبا است، اسبان خوب دارد [و] مردمی خوب دارد... اهورمزدا این کشور را از دشمن بیایاد... اهورمزدا بزرگترین خدایان است، که آسمان و زمین را آفرید، که مردم را آفرید... و شادی را برای مردم آفرید...».

اما با اشاره شاهان هخامنشی به اهورمزدا نمی‌توان از زرتشتی بودن هخامنشیان مطمئن بود. از همین روی بسیاری از دانشمندان، مخصوصاً با تکیه بر اینکه در این نشته‌ها نامی از زرتشت برده نشده است، همچنان بر بی‌پاسخ ماندن این مسأله تاکید دارند. البته همان گونه که اشاره به اهورمزدا دلیلی کافی بر زرتشتی بودن نیست، خالی بودن جای نام زرتشت در نشته‌های هخامنشی نیز نمی‌تواند زرتشتی نبودن آن‌ها را ثابت کند. ساسانیان نیز، که زرتشتی بودنشان چون و چرایی ندارد، در هیچ یک از نشته‌های خود نامی از زرتشت نبرده‌اند.

ادامه دارد